



عباس کیارستمی، از دوستان نزدیک احمدی بود و تعبیر جالبی درباره شعر او به کار می‌برد: «خیلی از ما می‌توانستیم بفهمیم احمدی یک چیز دیگر است. وقتی کتاب «روزنامه شیشه‌ای» در آمده بود خودش را دیدم و حیرت کردم. با خودم گفتم چطور ممکن است شعری با آن پختگی به لحاظ مفهوم و به آن سادگی و قدرت در نوآوری، نتیجه تجربه جوانی مثل احمدی باشد. و همی که شعرهای احمدی دارد شبیه خواب است. خوابی که حتی نمی‌توانی برای کسی تعریف کنی. احمدی شاعر پاره‌وقت نیست، شاعر تمام وقت است. شاعری نیست که شعرش را در کارگاه خودش بسازد و وقتی بیرون بیاید آدم نتواند حدس بزند که او چه می‌گوید.»



همیشه باور داشت، روزی شعرش راهش را باز می‌کند و این باور صادقانه، زودتری از چیزی که فکرش را می‌کرد، اتفاق افتاد. احمدی نزدیک به ۶۰ سال شعر نوشت و عمرش را بیهوده باطل نکرد. او در طول زندگی‌اش ۱۷ بار در بیمارستان بستری شد و در بیمارستان نیز دست از خواندن و نوشتن برنداشت.

و صدایش را برایمان به یادگار گذاشته است. شعرهایش یکی از باارزش‌ترین یادگاری‌هایش هستند که به روشنی و وضوح، شیوه تفکر و نگاه شاعر به زندگی را نشان می‌دهند: «مرا نکاوید/ مرا بکارید/ من اکنون بذری درستکار گشته‌ام/ مرا بر الوارهای نور ببندید/ از انگشتانم برای کودکان مداد رنگی بسازید/ گوش‌هایم را بگذارید/ تا در میان گلبرگ‌های صدا پاسداری کنند/ چشمانم را گل‌میخ کنید/ و بر هر دیواری/ که در انتظار یادگاری کودک‌ست بیاویزید/ در سینه‌ام بذر مهر بپاشید/ تا کودکان خسته از الفبا/ در مرغزارهایم بازی کنند/ مرا نکاوید/ واژه بودم/ زنجیر کلمات گشتم/ سخنی نوشتیم که دیگران/ با آرامش بخوانند/ من اکنون بذری درستکار گشته‌ام/ مرا بکارید/ در زمینی استوار جایم دهید/ نه در جنگلی که زیر سایه درختان معیوب باشم/ جای من در کنار پنجره‌هاست.»



در زندگی و زمانه احمدی احمدی، شاعری که جز خودش، شبیه به هیچ کس دیگری نبود

مرا نکاوید، مرا بکارید من اکنون بذری درستکار گشته‌ام

احمد محمدتیریزی
روزنامه‌نگار

مرگ احمدی احمدی که همه ما بیشتر از همه او را به عنوان شاعر می‌شناسیم، یکی از آن اتفاقات تلخ جامعه هنری بود. احمدی به گواه بسیاری از دوستانش نه تنها یک شاعر، بلکه آدم جامع‌الاطرافی بود که در بیشتر حوزه‌های فرهنگی و هنری وارد شده و صاحب تجربه بود. او در ادبیات، موسیقی، سینما، نقاشی و عکاسی دستی بر آتش داشت و همین جامع‌الاطراف بودن به او شخصیتی چندوجهی بخشیده بود. به خاطر فعالیت‌های متمادی احمدی در حوزه‌های مختلف و شعرهای ساده و ماندگارش، بسیاری از ما، از بابت از دست دادن هنرمندی تمام عیار افسوس خوردیم. احمدی، یکی از آن شخصیت‌های ویژه و منحصر به فردی بود که شبیه و مانند نداشت و رفتنش جای خالی بزرگی است.

خوب بنویسد شاعر خوبی نیست». احمدی احمدی ۸۳ سال عمر کرد و به قول خودش تنها شاعر در جهان بود که هم با باتری کار می‌کرد هم با برق! (اشاره به باتری قلب و تنفس با دستگاه اکسیژن) و می‌گفت: «هیچ کس مثل من دوگانه‌سوز نیست.» احمدی سال‌ها پیش در مصاحبه‌ای گفته بود: «از مرگ می‌خواهم فرصتی حتی کوتاه به من بدهد تا شعر بنویسم، نقاشی کنم، برای کودکان وطنم قصه بنویسم و شعرهای خیام را دکلمه کنم.» همین جملات کوتاه، عمق کار با عشق را در زندگی احمدی نشان می‌دهد. او به خاطر عشقی که به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان داشت، وصیت کرده بود تا پیکر او را از جلوی ساختمان کانون پرورش فکری تشییع کنند. حال احمدی احمدی رفته است و اشعار، نوشته‌ها

ساعت کار می‌کردیم.» اولین کاری که احمدی انجام می‌دهد احیای موسیقی فولکلوریک ایران با اجراهای خاص برای کودکان و نوجوانان بود. در کانون برای کودکان قصه نوشت و پس از انقلاب این کار را با جدیت بیشتری دنبال کرد. احمدی اعتقاد داشت کودکان، آدم‌های بزرگ و باخردی هستند در ابعاد کوچک: «من با نوشتن کتاب، به بچه‌ها احترام می‌گذارم.» نوشته‌های احمدی احمدی برای کودکان و نوجوانان مانند شعرهایش خاص بود، شاید همه بچه‌ها درک نکرده باشند که چه چیزی گفته است. جنس ادبیات کودک او شباهتی با کتاب‌های کلیشه‌ای و بازاری نداشت، در واقع از جنسی نبود که همه را بتواند راضی کند. احمدی عقیده داشت هر شاعری باید یک امتحان نثر هم بدهد: «شاعری که نتواند نثر

شبیه کلوتهای شهید کرمان

هوشنگ مرادی کرمانی، احمدی احمدی را به کلوتهای شهید کرمان تشبیه می‌کرد که از هر طرف که به آن بنگرید، معنایی دارد. او معتقد است اگر احمدی احمدی شعر هم نمی‌گفت، باز هم شاعر بود. احمدی در دوره‌ای ظهور کرد که هنوز بحث و جدل درباره شعر نیمایی داغ بود. چهل سال از ظهور نیما می‌گذشت شعر نو هنوز طرفداران و مخالفان خودش را داشت. شاعرانی مثل اخوان ثالث و شاملو به جریان شعر نو پیوسته بودند و سعی در تثبیت شعر نیمایی در جامعه ادبی آن زمان داشتند. احمدی احمدی سال ۱۳۴۱ با انتشار کتاب «طرح» نامش را به عنوان شاعری جسور و مبدع مطرح کرد. شعر او از همان زمان به چشم آمد و موافقان و مخالفان خودش را داشت. شعر احمدی از همان اولین کتابش سنت گریز بود و شاعر در شعرهایش راهی متفاوت از شاعران هم عصر خود در پیش گرفت. شعر او نه تنها وزن و ردیف و قافیه نداشت بلکه از موسیقی و سجع و هرگونه ویژگی‌های ظاهری زیبانشاختمی شعر سنتی ایران که تا آن زمان در شعر نو حفظ شده بود، بی‌بهره بود. شعرش با نثر تفاوتی نداشت. در واقع نثری بود که او به شکل پلکانی می‌نوشت.

نکته مهم دیگر در شعرهای احمدی، سادگی و دوری از سمبولیسم و استعاره و ارجاعات بیرونی بود. شعر او زبان فخیم پیشینیان را نداشت و از زبان روزمره بهره می‌گرفت. احمدی درباره کارش چنین می‌گفت: «من از ابتدا به دنبال جهانی دیگر بودم. تسلیم مدها و روش‌های دیگران نشدم. به تنهایی به راه افتادم. در تاریکی و سنگلاخ، با پای برهنه حرکت کردم... من کنجکاو و یاغی بودم. این یاغی‌گری شعر مرا ساخت. با اطمینان می‌گویم شعرهای من، متعلق به «احمدی احمدی» است که از کسی تأثیر نگرفته است.»

استمرار در شاعری

ادامه مسیر شاعری همچنان برای احمدی سخت بود. او به خاطر نوآوری‌اش در شعر، تنها بود و در معرض طعن و کنایه و حتی دشنام هم قرار می‌گرفت. سال‌ها طول کشید تا جامعه ادبی ایران او را به رسمیت بشناسد. شعر او به مرور زمان راه خود را در میان مخاطبان باز کرد و این مهم را باید از استمرار احمدی در شاعری بدانیم. او بدون اینکه خسته یا دلگیر شود، کارش را انجام داد و ابایی از طعنه‌ها نداشت.

همیشه باور داشت، روزی شعرش راهش را باز می‌کند و این باور صادقانه، زودتر از چیزی که فکرش را می‌کرد، اتفاق افتاد. احمدی نزدیک به ۶۰ سال شعر نوشت و عمرش را بیهوده باطل نکرد. او در طول زندگی‌اش ۱۷ بار در بیمارستان بستری شد و در بیمارستان نیز دست از خواندن و نوشتن برنداشت. عباس کیارستمی، از دوستان نزدیک احمدی بود و تعبیر جالبی درباره شعر او به کار می‌برد: «خیلی از ما می‌توانستیم بفهمیم احمدی احمدی یک چیز دیگر است. وقتی کتاب «روزنامه شیشه‌ای» در آمده بود خودش را دیدم و حیرت کردم. با خودم گفتم چطور ممکن است شعری با آن پختگی به لحاظ مفهوم و به آن سادگی و قدرت در نوآوری، نتیجه تجربه جوانی مثل احمدی باشد. و همی که شعرهای احمدی احمدی دارد شبیه خواب است. خوابی که حتی نمی‌توانی برای کسی تعریف کنی. احمدی شاعر پاره‌وقت نیست، شاعر تمام وقت است. شاعری نیست که شعرش را در کارگاه خودش بسازد و وقتی بیرون بیاید آدم نتواند حدس بزند که او چه می‌گوید.»

شعر گفتن برای احمدی در زندگی مثل نوشدارو و کیمیاگری بود. تمام شاعران بزرگ با شعرهایشان جان دوباره می‌گیرند و از زندگی لبریز می‌شوند. احمدی نیز از این قاعده مستثنی نبود: «شخصیت اصلی‌ام همان است که در شعرها می‌بینید. شعر می‌گویم و خوشحالم وقتی شعرهایم منتشر می‌شوند بیش از انواع قرص‌های قلب، خون و چه و چه که مصرف می‌کنم من را سرپا نگه می‌دارد. چیزی که باعث پختگی و تکامل شاعر می‌شود، مرگ آدم‌های دور و برش است.»

کار با عشق در کانون پرورش فکری

آمدن به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نقطه عطفی در زندگی احمدی به شمار می‌رود. او از سال ۵۰ کارش را با کانون شروع می‌کند و مدیر تولید موسیقی می‌شود. احمدی تعریف می‌کرد چون همه عاشق کار بودیم به حقوق فکر نمی‌کردیم: «به نظر غریب می‌آید، ولی هیچ کدام ما حکم نداشتیم و همه روزی ۱۵

